

البته هیچ‌سختی با مشکلات جامعه و داروخانه ندارد اما با لحن چنان شدید و غلیظی امر به اجرا می‌نمایند که آدم را یاد اعلامیه یک قرن پیش آن قزاق که نوشت «من حکم می‌کنم...» می‌اندازد. دومین فکر، حکایت از بی‌اهمیتی داروخانه در ذهن من داشت، چون می‌دیدم هر کس در هر مقامی دق‌دلی‌اش را سر داروخانه و داروساز در می‌آورد و هیچ‌کس نیز گوشش بدهکار شنیدن درد دل او نیست. هیچ‌کدام از این دو فکر راضی‌کننده نبود تا سرانجام دریافتم، داروخانه «سرزمین فتح شده» است. در چنین سرزمینی البته همه حقوق از آن

این نوشته‌ها به آقای دکتر بهزاد نجفی که در حقیقت ذوالریاستین است تقدیم می‌گردد.

داروساز - طعمه سر قلاب

حقیقت این‌که ما کاره‌ای نیستیم. اما مدتها بود که می‌اندیشیدم، در جامعه ما جایگاه داروخانه کجاست و مسؤولان این عرصه درباره آن چگونه می‌اندیشند؟

اولین فکر این بود که از نظر مسؤولان داروخانه بایستی واجد اهمیت زیادی باشد، چون ضوابط و مقررات عجیب و غریبی برایش صادر می‌کنند که

فاتح است. برای این که کاملاً ایمن بیاورید که داروخانه «سرزمین فتح شده» است، «باید»های سازمان‌های بیمه را در کنار «باید»ها و «بیمار حق» دارد، منشور حقوق بیمار، مندرج در مجله رازی شماره ۴، اردیبهشت ۸۷ قرار دهید. ناگفته نماند که رندی به شوخی می‌گفت «داروخانه در نوک دماغ مسؤلان جای دارد، نظر ایشان است و تفسیرش با شما.

اما نگاهی کوتاه به بعضی از مواد منشور حقوق بیمار بیاندازیم تا شاید بتوان فهمید که این موجود صبور، یعنی داروساز چه باید بکند. درباره ماده یک و شش، تصور بفرمایید، یک بیمار قلبی که در یک نسخه، برای قلبش، برای سرما خوردگی اش و ناراحتی معده و ایضاً ارتروز زانو، داروی بیمه ای دریافت کرده است. داروساز (طفلکی) همه آن‌ها را آماده کرده دستور نوشته و رویشان چسبانده، در یک کیسه پلاستیکی به دست بیمار داده است. بیمار قبل از پرداخت بهای دارو، کمی آن طرف‌تر دارو را روی پیش‌خوان داروخانه، ولو کرده و امر به حضور داروساز برای کسب اطلاعات نموده است. بیمار با دقت و حوصله نام داروها را یکی یکی می‌خواند، از داروساز می‌خواهد تا تاریخ انقضا آن‌ها را برایش بخواند.

داروساز هم با حوصله توضیح می‌دهد و دستورات را برایش تکرار می‌کند، تا دست آخر می‌رسد، به طبق دستور، بیمار، البته دستور پزشک را به‌خاطر ندارد و داروساز هم نفسش بند آمده است، بنابراین می‌رود یک لیوان آب سرد می‌نوشد و دوباره می‌آید بقیه بیمارانش با تحسین و تعجب داروساز را نگاه می‌کنند. سپس بیمار به سراغ قیمت‌ها می‌رود.

قیمت داروها را با برگ دوم نسخه مقایسه می‌کند و سئوالات مختلفی می‌پرسد و پاسخ‌های خود را دریافت می‌نماید. در این مرحله داروساز مجبور می‌شود برای، میلیون‌بار درباره حق فنی و فرانشیز توضیح بدهد. هنگامی که نوبت به اختلاف قیمت روی بر چسب دارو و قیمتی که بیمه می‌پذیرد و بهای واقعی که در فاکتور ثبت شده می‌رسد. داروساز مدام آب‌دهانش را قورت می‌دهد و توضیح می‌دهد و بیمار زیر لب حرف‌هایی می‌زند که داروساز ترجیح می‌دهد نشنود و سرانجام نوبت مقایسه فرانشیز پرداختی بیمار که در نسخه ثبت شده با مقدار واقعی که از بیمار مطالبه می‌شود، می‌رسد. بیمار که چیز زیادی از توضیحات نفهمیده، ترجیح می‌دهد حرف‌هایش را خیلی واضح و بلند بگوید تا داروساز کاملاً بشنود. بیمار داروهایش را جمع کرده در کیسه ریخته و کیسه‌اش را برداشته و می‌رود و داروساز که مجذوب توضیحات خود شده هم‌چنان توضیح می‌دهد. او انسان وظیفه‌شناسی است که ملزم به تفهیم و توضیح برای بیمار است.

اما سری هم به ماده چهار بزنیم که وقتی بیمار وارد داروخانه می‌شود، دفترچه بیمه‌اش را روی پیش‌خوان پرت می‌کند و می‌گوید «اگر همه‌اش را داری بده، خودش باشد» داروساز به او سلام می‌گوید و از او می‌پرسد یک لیوان آب‌خنک میل دارید، بیمار پاسخ می‌دهد «شکم گرسنه آب‌بخ» این شکم دکتر است که پر است، داروساز در سکوت مانند بره‌ای به او نگاه می‌کند. نسخه را آماده کرده و تحویل می‌دهد. اما بیمار یک برگ از کیسول آموکسی‌سیلین از داخل کیسه اش خارج می‌کند و از داروساز می‌پرسد «دکتر این چیه؟»

دکتر می گوید: «این چرک خشک کنه» بیمار یک برگ کپسول سفالکسین که سه عدد کپسول در آن است از جیبش بیرون می آورد و می پرسد «این خوبتر است یا این» منظور کسب اطلاعات دارویی آموکسی سیلین و سفالکسین است.

داروساز مدتی من من می کند تا بیمار حواسش پرت شود اما او آمپول و دگزامتازون را از کیسه بیرون کشیده، می پرسد «دکتر این مسکن است؟» داروساز به زبان عامه فهم می گوید: که این کورتن است. بیمار می پرسد «برای چی خوب است؟» از من بگذرید و خودتان بفرمایید، داروساز چه جوابی باید بدهد. البته این بیمار که چیزهایی درباره عوارض کورتن شنیده، آمپول را پس می دهد که «مگر از جانم سیر شده ام تا کورتن بزنم. این دکترها هم که به اندازه ... نمی فهمند» داروساز که به این حرفها عادت دارد، به خودش نمی گیرد اما بیمار یک برگ رانیتیدین هم بیرون آورده، تکان می دهد

و می پرسد «این برای چیست؟» داروساز باز هم به زبان عامه فهم پاسخ می دهد: «برای ناراحتی معده است» بیمار برآشفته است و می گوید: «آخر من که ناراحتی معده ندارم، من سرماخورده ام» بعد ضرب المثل معروف «... به شقیقه چه ربطی دارد» را بیان می فرماید و داروساز برای حفظ شان و احترام بیمار، او را در سکوت کامل، بربر نگاه می کند. بیمار تک سرفه ای به نشان پیروزی، می کند و از داروخانه خارج می گردد. داروساز به منشور نصب شده روی دیوار نگاه می کند و آه عمیقی از سینه بر می آورد.

کرج - دکتر جمشید سامانی

یک سؤال حقوقی

آیا داروسازان همگی، مجازند انفرادی در یک زمان، نسبت به لغو قرارداد خود با سازمان های بیمه اقدام نمایند؟

